

۱- بزیدن

اکرم‌السادات حاجی سیدآقایی

در تفسیر ابوالفتوح رازی در برابر لغت «البغضاء»^۱ در آیات ۱۴ و ۶۴ سوره مائده کلمه «بزیدن» به کار رفته است:

برانگیختیم میان ایشان دشمنی و بزیدن تا روز قیامت (تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۶، ص ۲۹۲): فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ (مائده، آیه ۱۴)؛ و انگیزیم میان ایشان بر دشمنی و بزیدن^۲ تا روز قیامت^۳ (تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۷، ص ۳۷، حاشیه، نسخه‌بدل‌های «مع»، «مت»): وَالْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. (مائده، آیه ۶۴)

واژه بزیدن در قرآن شماره ۵۲ فرهنگنامه قرآنی، در ترجمه «ماقلی»^۱ نیز آمده است:

(۱) البغضاء در لغت به معنی «کینه‌توزی و دشمنی سخت» است. (ترجمه المنجد)
(۲) در متن اساس چاپ یاحقی، این کلمه به شکل «بریدن» آمده است که باید همان «بزیدن» باشد.
(۳) ترجمه این آیه در بخش تفسیری روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن (ص ۵۶) چنین است: یعنی میان جهودان و ترسایان دشمنی و دل‌دوری افکندیم تا به روز قیامت.

ماقلی: نیزید. ^۴ (فرهنگنامه قرآنی، ج ۳، ص ۱۱۶۶)

«البغضاء» در برخی قرآن‌های مترجم به «بزستن» و «بزستگی» نیز برگردانده شده است: البغضاء: بزستن (قرآن ۳۷) (فرهنگنامه قرآنی، ج ۱، ص ۳۵۵)؛ به درستی می‌خواهد دیو آنکه بدید کند میان شما دشمنی [و] بزستن در می [و] قمار ^۵ (قرآن ش ۱۰۴۷ آستان قدس ^۶، به نقل از ذیل فرهنگ‌های فارسی)؛ برانگیختیم ما میان ایشان دشمنی و بزستگی تا به روز قیامت. ^۷ (قرآن ش ۱۴۷۰ آستان قدس ^۸، به نقل از ذیل فرهنگ‌های فارسی)

نکته جالب آنکه در فرهنگنامه قرآنی (ج ۲، ص ۳۷۸، قرآن ۱۱۳) «بزیدن» به صورت تحول‌یافته «بزنده» در ترجمه «تأثیم» ^۹ دیده می‌شود. «بزیدن» با تبدیل ed به 'end' به صورت «بزنده» درآمده است و «ه» در آن نشانه مصوت کوتاه 'a' می‌باشد. از «بزیدن» در تفسیر سوره‌آبادی (ج ۵، ص ۳۳۰۴، نسخه بدل «قو») صفت فاعلی ساخته شده است: «و بزنده [= بزنده] نگرده» (سوره انعام، آیه ۱۶۴): وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى. ترجمه این آیه در متن اساس سعیدی سیرجانی چنین است: «و بزنده نگرده هیچ کس به بزه کسی دیگر» (تفسیر سوره‌آبادی، ج ۱، ص ۷۲۸). بنا بر این شواهد، «بزیدن» هم در معنی «گناه کردن» و هم در معنی «کینه و دشمنی» کاربرد داشته است.

با تفحص در متون قرآنی کهن می‌بینیم که در برابر «البغضاء» واژه «بزشن» و صورت‌های دیگر آن «بزش» و «بزشت» نیز دیده می‌شود که ظاهراً از فعل «بزیدن» در

(۴) سوره الضحی (۹۳)، آیه ۳: مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَ مَاقَلَى. برخی معادل‌های دیگر «ماقلی» در قرآن‌های دیگر فرهنگنامه قرآنی بدین‌گونه است: دشمن نکرد (قرآن ۱)، دشمن نگرفت (قرآن ۶۵)، دشمن نداشت. (قرآن ۱۰۹) (فرهنگنامه قرآنی، ج ۳، ص ۱۱۶۶)

(۵) سوره مائده، آیه ۶۴.

(۶) سوره مائده، آیه ۱۴.

(۷) سوره واقعه (۵۶)، آیه ۲۵. «تأثیم» به معنی گناه و کاری که حلال نباشد کردن آن (ترجمه المنجد، ج ۱).

(۸) مراحل این تبدیل بدین‌گونه است: end → edd → ed. درباره این تحول ← صادقی ۱۳۸۰، ص ۵۱ - ۶۵.

(۹) نشان دادن مصوت کوتاه 'a' با «ه» در متون دیگر نیز دیده شده است، مانند: آمده‌نی (= آمدنی) (فرهنگنامه قرآنی، ج ۱، ص ۱، قرآن ۷۶).

معنی «کینه و دشمنی ورزیدن» ساخته شده است:

دراوگندیم میان ایشان دشمنی و بزشن تا روز قیامت^{۱۲} (ترجمه قرآن ماهان، ص ۷۵)؛
البغضاء: بزش (قرآن ۶۰)، بزش و کینه (قرآن ۱۰۷) (فرهنگنامه قرآنی، ج ۳، ص ۳۵۶)؛
خدای تعالی سخن بزشت دوست ندارد و نه نیز ظالم را. (تفسیر ابوالفتح رازی، ج ۶،
ص ۱۷۰)

نکته گفتنی اینکه در جای دیگری از ترجمه قرآن ماهان کلمه «البغضاء» به «بزه»
ترجمه شده است:

کی چون خواهد دیو کی بفکند میان شما دشمنی و بزه در می و قمار و بازدارد
شما را از یادکرد خدای و از نماز.^{۱۳} (ترجمه قرآن ماهان، ص ۸۳)
«بزه» در بسیاری از قرآن‌های مترجم در ترجمه «اثم» آمده، اما در دو قرآن در ترجمه
«عدوان» و «مقت» - که هر دو به معنی کینه و دشمنی است - نیز دیده می‌شود:
عدوان^{۱۴}: بزه (فرهنگنامه قرآنی، ج ۳، ص ۱۰۱۱، قرآن شماره ۵۸)؛ مَقْتاً: بزه (فرهنگنامه
قرآنی، ج ۳، ص ۱۴۰۲، قرآن شماره ۶۵).

و جالب‌تر اینکه در کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار از «بزه»، در معنی اخیر، ترکیب
«بزومندی» و «بزومندی»^{۱۵} در ترجمه «البغضاء» ساخته شده است:
«فأغرینا» برآغاییدیم و انگیختیم «بینهم» میان ایشان، «العداوة والبغضاء» دشمنی و
بزومندی «الی یوم القیمة» تا روز رستاخیز (کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار، ج ۳، ص ۵۴،

۱۲) سورة مائده، آیه ۱۴. ۱۳) سورة مائده، آیه ۹۱.

۱۴) برخی معادل‌های دیگر «عدوان» در قرآن‌های مترجم فرهنگنامه قرآنی بدین صورت است: دشمنی (قرآن ۲۴)،
دشمنیگی و ستم (قرآن ۴۳)، دشمنادگی (قرآن ۴۵).

۱۵) صامت «ژ» در کلمات پارتی دیده می‌شود و معادل آن در فارسی میانه «ز» است و شواهدی در زبان فارسی
وجود دارد که با هردو صامت «ز» و «ژ» به کار رفته، همچون کزدم و کژدم، بزه و بژه. (صادقی ۱۳۵۷، ص ۱۲۲ -
۱۲۴)

سوره مائده، آیه ۱۴؛ «و بدا بیننا و بینکم العداوة و البغضاء ابدأ» و پدید آمدن (= آمدن) میان ما و میان شما دشمنی و بزومندی (نسخه بدل الف: بزومندی) همیشه. (کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار، ج ۱۰، ص ۶۴، سوره ممتحنه، آیه ۴)

نتیجه آنکه به نظر می‌رسد «بزیدن»، «بزستن» و «بزشن» و گونه‌های دیگر آن از کلمه «بزه»^{۱۶} به معنی «گناه» مشتق شده و به تدریج معنی «خشم، کینه و دشمنی» به خود گرفته است. توجه به متون مورد استناد نشان می‌دهد «بزیدن» و مشتقات آن - در معنی جدید - در حوزه ری قدیم و گویش‌های مرکزی کاربرد داشته است.^{۱۷}

از بین این کلمات فقط «بزستن» و «بزشن» و «بزستگی» در ذیل فرهنگ‌های فارسی ثبت شده و بقیه در این کتاب و سایر فرهنگ‌ها نیامده است.



(۱۶ بزه دو معنی دارد: ۱) گناه ۲) ظلم و جور (حسن دوست ۱۳۸۳). ذیل «بزه». بزه در فارسی میانه: bazag > اوستایی: *bazdaka (> *bastaka) مشتق از ریشه band- «بیمار بودن». ریشه band- با افزوده شدن افزایش d- به ریشه ban- مشتق است از هندواروپایی: *bhen- «ضربه زدن، آسیب رساندن»؛ فارسی میانه ترفانی و پارتی: bazag «گناه، گناهکار»؛ سغدی: Bz «بد، پلید» (< فارسی: فز «چرک، ریم»); سکایی: bašdā (حسن دوست ۱۳۸۳، ذیل «بزه»). بیلی (Baily 1979, 273) ذیل bašdā می‌نویسد: از ریشه bad-: band- به معنی «ضربه زدن و آسیب رساندن» است. اوستایی آن bazda- به معنی «مریض و بیمار» است، در پهلوی زردشتی: bazak، در فارسی نو: bazah. (۱۷ این متون تفسیر ابوالفتوح رازی، ترجمه قرآن ماهان، قرآن شماره ۵۲ فرهنگنامه قرآنی و کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار است. روض الجنان و روح الجنان مشهور به تفسیر ابوالفتوح رازی، در ری به دست حسین بن علی بن محمد بن احمد الخزاعی النیشابوری الاصل معروف به ابوالفتوح رازی در نخستین دهه‌های قرن ششم هجری نوشته شده است. از مترجم قرآن ماهان اطلاعی در دست نیست. اما در این کتاب کلمات و ویژگی‌های زبان اهل ری قرن ششم دیده می‌شود و ظاهراً در قرون پنجم و ششم هجری نگاشته شده است (ترجمه قرآن ماهان، مقدمه، ص ۱۷ و ۲۲). قرآن شماره ۵۲ فرهنگنامه قرآنی: شماره این قرآن در کتابخانه آستان قدس ۳۷۸ است و تاریخ کتابت آن قرن هفتم و کاتب آن اسماعیل سلمانی رازی است (فرهنگنامه قرآنی، ج ۱، مقدمه، صفحه چهل و هشت). کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار معروف‌ترین و کامل‌ترین تفسیر عارفانه و صوفیانه فارسی است که به قلم رشیدالدین ابی‌الفضل بن ابی‌سعید احمد بن محمد بن محمود المیبیدی نگارش یافته. به تصریح وی، آغاز تألیف کتاب سال ۵۲۰ هجری بوده است (میبدی ۱۳۳۱، ج ۱، ص ۱). از مکان نگارش یا کتابت سایر قرآن‌ها اطلاعی در دست نیست.

۲- نُس کوز کردن

ذیل فرهنگ‌های فارسی، فرهنگی است مختصر، مشتمل بر بیش از ۴۰۰۰ واژه و ترکیب نادر از متون منظوم و منثور کهن فارسی که توسط دکتر علی رواقی و با همکاری خانم مریم میرشمسی فراهم آمده است. روش کار مؤلفان چنین است که پس از ثبت مدخل، تلفظ، معانی و شاهد درج شده است،^{۱۸} اما گاه به جای آوانگاری علامت استفهام قرار داده شده که حاکی از مبهم ماندن تلفظ واژه برای مؤلفان است. این نوشته به بررسی تلفظ و معنی یک مدخل از این فرهنگ می‌پردازد. این مدخل «نُس کوز کردن» است که در ذیل چنین تعریف شده: «بی‌اعتنایی کردن و روی برگردانیدن از روی تفاخر». کلمات «نُس» و «کوز» در این فرهنگ آوانگاری نشده و به جای آن علامت استفهام گذاشته شده است.

عبارت «نُس کوز کردن» در تفسیر شتقشی آمده است. تفسیر شتقشی بخشی از یک قرآن مترجم کهن است با ترجمه‌ای تفسیرگونه، که آثار گویش مترجم در آن و حرکت‌گذاری‌های نادر کلمات آن، آن را از سایر متون قرآنی متمایز کرده و به آن ارزش فراوان می‌بخشد. از نام مترجم و یا کاتب و زمان و مکان کتابت آن هیچ‌گونه اطلاعی در دست نیست (یاحقی، مقدمه، ص دوازده و سیزده). علی‌اشرف صادقی (۱۳۸۰، ص ۱۰۹) این متن را متأثر از گویش‌های نزدیک ری می‌داند. یکی از وجوه اهمیت این متن، واژه‌های آن است که از جمله آنها «نُس کوز کردن» است. این اصطلاح در سوره نسا، آیه ۶۲ آمده است:

فَكَيْفَ إِذَا أَصَابْتَهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ ثُمَّ جَاءُوكَ يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنَّ أَرْضَنَا لِلَّهِ إِحْسَانًا

۱۸ در بخش دوم این فرهنگ که پی‌نوشت‌ها نامیده می‌شود گاه برای برخی واژه‌ها، شواهد بیشتر ارائه شده است.
است.

و تَوْفِيقًا: چگونه کنند و چه عذر آرند آن وقت کی فارسدشان دردی و اندوهی و عذابی و عقوبتی بمکافات آنچ از پیش کردند بگردن پیچیدن و نُس کوز بکردن یعنی حاطب؟ انگه بنزدیک ته آمده باشند سوگند می‌خورند بخدای هفت‌آسمان و زمین کما نمی‌خواستیم مگر سخنی نیکو بگفتن، و تدبیری صواب به صلح آوگندن. (تفسیر شنقشی، ص ۱۱۶-۱۱۷)

«نُس» در معنی دهان و گرداگرد دهان در برخی متون کهن دیده شده و در فرهنگ‌هایی چون معیار جمالی (ص ۱۸۹)، صحاح الفرس (ص ۱۴۶)، فرهنگ جهانگیری (ج ۱، ص ۱۳۲۷) و برهان قاطع (ج ۴، ص ۲۱۳۵) ثبت شده است.^{۱۹} در فرهنگ جهانگیری درباره این لغت آمده است:

«با اول مضموم بثنای زده، دو معنی دارد. اول گرداگرد دهان را گویند و آنرا پوز نیز خوانند. حکیم سنایی فرماید:

بی‌نوا تر ز ابرهای تموز سردن تر ز بادهای خزان

حکیم سوزنی گفته:

خر خربنده بدلنج و نس را بز بازی گر استاد کردم»

در تفسیر شنقشی چند بار دیگر نیز «نُس» به کار رفته است:

می‌گفتند بنسهاشان [= أفواههم] آنچ نه‌بُد اندر دلهاشان (تفسیر شنقشی، ص ۹۳، آل‌عمران، آیه ۱۶۷)؛ خشنود می‌دارند شما را بنسهاشان و زوانهاشان [= أفواههم] (همان، ص ۲۲۸، توبه، آیه ۸)؛ می‌آن خواهند کی فروکشند نور خدای را او باطل کنند دین خدای را بنسهاشان و زوانهاشان [= أفواههم]. (همان، ص ۲۳۲، توبه، آیه

(۳۲)

(۱۹) این لغت در فرهنگ‌های معاصر فارسی مانند لغت‌نامه، فرهنگ فارسی و فرهنگ بزرگ سخن نیز آمده است.

«نُس» به معنی دهان و پوز در قصص قرآن مجید (ص ۲۵۷ و ۲۹۰ حاشیه) نیز آمده است. رودکی نیز این کلمه را به کار برده است: بوسه‌ای چند به نیرو بزنی بر نُس من (نفسی، جلد سوم، ص ۱۰۶۶).

هنینگ درباره اصل این کلمه می‌نویسد:

نُس nus «پیرامن دهان»... شاید مأخوذ از سغدی ns «بینی» باشد. کلمه سغدی به نظر می‌رسد nos تلفظ می‌شده، یا با یک حرف مصوت خیشومی nas، چنان‌که از شکل سغدی بودایی nans = mns برمی‌آید. (حاشیه برهان قاطع، ج ۴، ص ۲۱۳۶)

امروز در خراسان این کلمه با تلفظ «نُس» به معنی دور و بر دهان و در سبزواری به معنی بینی کاربرد دارد (فرهنگ گویشی خراسان بزرگ، ۲۹۱). بنا بر این شواهد این کلمه باید nus^{۲۰} آوانویسی شود.

اکنون به بخش دیگر این عبارت یعنی «کوز» می‌پردازیم. این واژه در تفسیر شتقی به صورت «کوز» ثبت شده است. فتحه پیش از «و» معرف واو مجهول است و باید آن را kōz خواند. بنابراین «نُس کوز کردن» باید به صورت nus kōz kardan خوانده شود.

«کوز» صورت دیگر «کوژ/گوژ» (= کژ) است. ظاهراً «کوژ/گوژ» صورت شمالی و «کوز/گوز» صورت پهلوی جنوبی است. بنابراین «نُس کوز کردن» در لغت به معنی «دهان کج کردن» است.

این عبارت در تاج التراجم به شکل «دهن کوژ کردن» و در تفسیر سوراآبادی به صورت «لب کژ کردن» دیده می‌شود:

پس چون بیرون آمدند به مقداد بگدشتند. مقداد گفت: حکم که را کرد یا ابا بَلْتَعَه؟ وی گفت پسر عمتِ خویش را، و دهن کوژ کرد^{۲۱} (تاج التراجم، ج ۲، ص ۵۰۴)؛ منافق

۲۰ ذکر این نکته لازم است که این کلمه را به شیوه متون قدیم آوانگاری کرده‌ایم. در آوانگاری متون قدیم برای نشان دادن مصوت‌های بلند از ā و ī و ī استفاده می‌شود و برای نشان دادن مصوت‌های کوتاه از a و u و i. ۲۱ در نسخه بدل «با»: کج کرد.

گفت... چنین حکم برای آن می‌کنی که زبیر ابن عمّه تو است، و لب کژ کرد در این سخن برسبیل طنز و بیرون آمد. جهودی آن بدید و بشنید که آن منافق چنان می‌گفت و لب کژ می‌کرد. گفت نفرین خدا بر این قوم باد، دعوی می‌کنند در حق مردی که او رسول خدا است و از پس او می‌روند و آنگه به حکم او رضا نمی‌دهند. (تفسیر سوراآبادی، ج ۱، ۴۳۳)

این داستان در تفسیر ابوالفتوح رازی نیز آمده است:

ایشان از پیش رسول پیامند به مِقْدَاد بگذشتند. مِقْدَاد گفت: یا بَابِلْتَعَه حکم که را بود؟ مرد گفت قَضَى لَإِنَّ عَمَّتَهُ عَلَى؛ برای پسر عمّه‌یش و لب برپیخت به طریق استهزاء (تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۶، ص ۷). «پیختن» مصدر اصلی و قدیمی فعل «پیچیدن» است و «لب برپیخت» به معنی «لب کژ کرد» به کار رفته است؛ از حکم تو اعراض کنند آن منافقان و لب کژ کنند، پس به تو آیند سوگند می‌خورند به خدا که ما نخواستیم بدان لب کژ کردن مگر نیکو گفتن و موافقت لفظ تو در عبارت. (تفسیر سوراآبادی، ج ۱، ۴۳۴)

در یکی از قرآن‌های مترجم که به شماره فیلم ۹۳۸ و عکس ۳۷۹۴ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران محفوظ است در ترجمه لُبَّأ بِالْسِنْتِهِم آمده است: لب و زبان کژ می‌کنند باستهزاء. (گ ۱۴پ، سوره نساء، آیه ۴۶)^{۲۲}

بنابراین براساس شواهد بالا معنای «بی‌اعتنایی کردن و روی برگردانیدن از روی تفاخر» برای «نس کوز کردن» درست نیست. معنای دقیق و صحیح این اصطلاح «دهان کج کردن به منظور استهزاء و توهین و بی‌اعتنایی به کسی» است.

(۲۲) جمله چنین است: آنها که جهوذ شدند بعضی‌اند که می‌ردانند احکام توریة را از جای‌آه وی و می‌گویند بشنیدیم گفت تو یا محمد و بی‌فرمانی کردیم و بشنو ای محمد که مشناوش و راعنا می‌گویند و لب و زبان کژ می‌کنند باستهزاء و طعن [۱۴پ] در دین.

منابع

- اسفراینی، ابوالمظفر شاهفورین طاهرین محمد، تاج‌التراجم فی تفسیر القرآن للاعاجم، به اهتمام نجیب مایل هروی و علی‌اکبر الهی خراسانی، علمی و فرهنگی (با همکاری دفتر نشر میراث مکتوب)، ج ۱: ۱۳۷۵؛ ج ۲: ۱۳۷۵؛ ج ۳: ۱۳۷۴، تهران.
- اکبری شالچی، امیرحسین (۱۳۷۰)، فرهنگ گویشی خراسان بزرگ، نشر مرکز، تهران.
- انجو شیرازی، میرجمال‌الدین حسین بن فخرالدین حسن (۱۳۵۱)، فرهنگ جهانگیری، ویراسته رحیم عفیفی، دانشگاه مشهد، مشهد.
- انوری، حسن (۱۳۸۱)، فرهنگ بزرگ سخن، سخن، تهران.
- تبریزی، محمدحسین بن خلف (۱۳۷۶)، برهان قاطع، به اهتمام محمد معین، امیرکبیر، تهران.
- ترجمه قرآن ماهان (۱۳۸۳)، به کوشش محمود مدبری، دانشگاه شهید باهنر کرمان، کرمان.
- تفسیر شنقشی (۲۵۳۵ = ۱۳۵۵)، به اهتمام محمدجعفر یاحقی، بنیاد فرهنگ، تهران.
- حسن دوست، محمد (۱۳۸۳)، فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران.
- دهخدا، علی‌اکبر (و دیگران) (۱۳۷۷)، لغت‌نامه، دانشگاه تهران، تهران.
- رازی، ابوالفتح، روض‌الجنان و روح‌الجنان فی تفسیرالقرآن، به کوشش محمدجعفر یاحقی و دکتر محمد مهدی ناصح، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، آستان قدس رضوی، ج ۶: ۱۳۷۴، ج ۷: ۱۳۷۷، مشهد.
- رواقی، علی و مریم میرشمسی (۱۳۸۱)، ذیل فرهنگ‌های فارسی، هرمس، تهران.
- صادقی، علی‌اشرف (۱۳۸۰)، مسائل تاریخی زبان فارسی، سخن، تهران.
- _____ (۱۳۵۷)، تکوین زبان فارسی، دانشگاه آزاد ایران، تهران.
- عتیق نیشابوری، ابوبکر (۱۳۸۰)، تفسیر سوراآبادی، به تصحیح علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، فرهنگ نشر نو، تهران.
- فخری اصفهانی، شمس (۱۳۳۷)، معیار جمالی (بخش چهارم: واژه‌نامه)، ویراسته صادق کیا، دانشگاه تهران، تهران.
- فهنگنامه قرآنی (۱۳۷۷)، تدوین گروه فرهنگ و ادب بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی (با نظارت محمدجعفر یاحقی)، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد.
- قرآن مترجم، فیلم شماره ۹۳۸ و عکس ۳۷۹۴ محفوظ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.
- قرآن مجید (۱۳۷۹)، ترجمه عبدالمحمد آیتی، سروش، تهران.

قصص قرآن مجید (۱۳۶۵)، به اهتمام یحیی مهدوی، خوارزمی، تهران.
 معلوف، لویس (۱۳۸۲)، فرهنگ بزرگ جامع نوین (ترجمه المنجد)، ترجمه احمد سیاح، چ ۴، انتشارات اسلام، تهران.
 معین، محمد (۱۳۷۵)، فرهنگ فارسی، امیرکبیر، تهران.
 میبیدی، ابوالفضل رشیدالدین (۱۳۳۹)، کشف الاسرار و عدة الابرار، به اهتمام علی اصغر حکمت، انتشارات دانشگاه تهران، تهران.
 نخجوانی، محمد بن هندوشاه (۱۳۴۱)، صحاح الفرس، به اهتمام عبدالعلی طاعتی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران.
 نفیسی، سعید (۱۳۱۹)، احوال و اشعار ابو عبدالله جعفر بن محمد بن رودکی سمرقندی، مجلد سوم، کتابفروشی ادب، تهران.

Baily, H.W. (1979), *Dictionary of Khotan Saka*, Cambridge.

